

«بسم الله الرحمن الرحيم»

گزیده‌ای از تدریس پیرامون جلد (۵) اسفار ملاصدرا

با تحقیقات حضرت استاد فرزانه، فیلسوف مثاله

دکتر سید علی موسوی

تقدیم می‌شود.

جلسه هفتم ۱۳۸۲/۱/۱۹

صفحه ۲۵۴ جلد ۵ اسفار ملا صدرا «اعلی الله مقامه»

فان تلك الاجسام لا تصیر هي ما هي بالقوة المحركة لها بالذات الي جهة وحدها و ان كانت لا بدلها في ان يكون هي ما هي من تلك القوة قوي الطبعه و قوي النفس النباتية و الحيوانية و النطق.

بحث ما در طبیعت است.

اول باید بدانیم: آن چه چهره دارد طبیعت هم دارد ولی گاهی چند طبیعتند در يك جا جمعند. آنها چه

هستند؟ آنها در ماهیت انسانند که

۱. طبیعت نبات ۲. طبیعت حیوان ۳. طبیعت نطق.

سؤال: آیا هر چیزی که طبیعت‌های مختلف در او باشد به تعداد هر عنصر اختلاف او يك طبیعت خواهد

داشت؟؟ یا در مجموع یا از مجموع اینها يك طبیعت خواسته می‌شود؟

(بحث ما فقط روی این است. خیلی این بار از نظر علمی مسأله دارد).

ما يك حالتان حالت **نباتي** است. یقیناً ما رشد داریم این يك طبیعت دارد.

يك حالتان حالت **حيواني** است یعنی خواب و بیداری داریم .

يك حالتان حالت **انساني** است، نطق داریم.

پس ما سه طبیعت داریم یا يك طبیعت؟! (این مهم است، چون هر ذاتي يك طبیعتي دارد).

در انسان سه ذات در يك جا جمعند: **ذات نباتي، ذات حیواني، ذات انساني.**

حالا باید چه کارش کرد؟!

یعنی اگر حضرتعالی در جایی بحث طبیعت را مطرح کنید و یک بُعدی صحبت بفرمایید خوب اشکال می‌گیرند، می‌گویند چند تا طبیعت یا چند تا طبع در یک ظرف اجتماعی جمعند؟ آنجا چه کارش کنیم؟ یعنی بگویم ما برای هر کدام یک طبیعت داریم؟ (که خیلی‌ها این نظر را قبول دارند) .

****سه نظر برای شناسایی حقیقت و ماهیت و طبیعت عینی حضرت انسان****

نظر بعضی شرقی‌ها

شرق جهان یعنی **مرتاضان** از همین موضوع استفاده کرده‌اند. آن‌ها گفته‌اند که:

این سه طبعی که برای انسان است دو تا از اینها را باید مهار کنند تا یکی از اینها با قدرت کار کند .

آنهایی که انسان را به گیاه خواری عادت داده‌اند از همین است یا غیر از گیاه چیز دیگر نمی‌خورند!! (هستند، زیاد هم هستند، دیروز هم بوده، امروز هم هست، فردا هم خواهند بود).

این‌ها حرفشان از طبع نبات است که گیاه باشد؛ می‌گویند ما همان گیاه را قدرت می‌دهیم تا سر حیوان را ببریم، سر حیوان را که بریدیم سازش انسانیت با گیاه بیشتر است!! چون با حیوان باید ستیز کند. ولی گیاه زیر قدرتش هست یعنی گیاه نمی‌تواند با انسان بجنگد، ولی حیوان می‌تواند!

پس آمده‌اند برای گیاه خواری یک اصلی درست کردند.

سؤال: اصلاً خود گیاه خواری بد است یا خوب است؟

پاسخ: خوب چه اشکال دارد؟ عیبی ندارد منتهی مشروط بر اینکه قوای تن از کار نیفتد.

چون هر کدام از نیروهای تن ما، بر من ما و شما یک حقی دارند، هر کدام یک حقی دارند اگر من و شما کاری کرد که او ضایع بشود، او مضمحل بشود، او از بین برود، مسئول است، می‌تواند موقتاً منعش کند برای اینکه آرامش داشته باشد.

بگذارید خیلی روان بگویم:

چون ما جرأت نمی‌کنیم حرفهایمان را بزنی پوشیده می‌ماند یا باید نگوئیم؛ خوب اگر نگوئیم که همانگونه می‌ماند. ناهمیده رد می‌شویم می‌رویم.

نیروی شهوت یک نیروی انرژی تن انسان است.

انرژی‌ها یعنی شهوت‌ها

حالا چه شهوت جنسی، چه شهوت چشم، چه شهوت گوش، چه شهوت زبان، چه شهوت رفتن! خوب،
ما حق داریم سر شهوت و انرژی را ببریم؟ نخیر. حق این کار را نداریم.

اگر لازم نبود که در تن ما ایجادش نمی‌کردند.

کسی بیاید نافرمانی‌اش گل کند بگوید اصلاً من نمی‌خواهم شهوت داشته باشم تا خودم را راحت کنم.
خیلی روان بگویم، بعد برود خودش را اخته کند، این کار اصلاً حرام است این درست نیست چه زنش یا مردش
فرقی نمی‌کند.

****این‌ها جزء طبیعتند و این طبیعت بر من و شما حق دارد و باید حقش را بدهند**.**

اخلاق و مذهب پرده برای فوران شهوت

منتهی این هم که الان من دارم می‌گویم مهار مذهب و اخلاق است نه مهار علم. علم هیچ حرف نمی‌زند
می‌گوید هر چیز باید در حد نهایت فوران کند. یعنی هر چیزی که در عالم هست به نهایت باید کارش را انجام
بدهد.

ولی اخلاق و مذهب آمده یک پرده شده است، یک پدال ترمز شده.

می‌فرماید: آری، هر طبیعت حق دارد.

(چون بحث ما در طبیعت است نه در چیزهای دیگر، چون ما در فلسفه طبیعت داریم صحبت می‌کنیم).

۱. مذهب ۲. اخلاق ۳. حکمت ۴. عرفان ۵. ناب عرفان

این پنج تا آمده‌اند که فرمان ضد فورانی را صادر کرده‌اند!

اول مذهب، بعد اخلاق، بعد چیزهای دیگرش، این دو تا خیلی مهمند. این‌ها آمده‌اند قانونی را درست
کرده‌اند که:

هرگاه دیدید شهوت شما فوران دارد جلوی‌ش را بگیرید نه این که نابودش کنید حق نابودی ندارید ولی برای
این که درونتان آرام باشد موقتاً جلوی آن را بگیرید.

پس هر چیزی که در طبیعت انسان خدا خلق کرده است هم با حکمت است هم با علت است.

مثلاً: **حکمت، شهوت تمام علوها است.**

یعنی اگر شهوت در درون انسان نبود به مقام عالی بشریت، (مذهبی و زهدی نمی‌گویم) به مقام عالی بشریت راه پیدا نمی‌کرد، دانشگاه نمی‌رفت مدارک دانشگاهی را نمی‌گرفت، درس نمی‌خواند ...

اینها همه از آثار انزبهای اویند!!

پس این‌هایی که در اندام انسان خدا آفریده با حکمت است. منتهی برای این که اینها را مهار کنند موقتاً حق دارند اما دائماً حق ندارند.

خوب، حالا این، مجموعه تن ما از چند طبع یا طبیعت درست شده‌اند؟

ما چه کارش کنیم؟

بعضی آمده‌اند این سه را اساس گرفته‌اند، گفته‌اند هم **طبیعت نباتی** دارد، هم **حیوانی** دارد و هم

انسانی. این است که تفکیک کرده‌اند به همان که گفتم، به گیاه خواری و داشتند. این یک مطلب است، یک

بیان است. حالا ما ببینیم متن کتاب چه دارد بیان می‌کند؟

ترجمه عبارت: این اجسام همه‌شان یکی نیستند. هر چند که یکی هستند ولی (هی ما هی) یعنی

این یکی دومی نیست.

فكان تلك القوة جزء من صورتها و كان صورتها تجتمع من عدة معان

این عده همان **طبع نباتی** است، **طبع حیوانی** است، **طبع انسانی** است.

فیتحد کالانسانیه : یعنی این تعداد در انسانیت انسان یکی شدند.

(تتضمن) که این انسانیت در بر دارد نیروی طبیعتی را که **۱. نفس نباتی ۲. نفس حیوانی ۳. نفس**

نطق و انسانی.

پس این تن من و شما از چند طبیعت درست شدند؟ از سه تا.

نباتی است. حیوانی است. انسانی.

حالا: آیا هر سه طبع را ما داریم یا این سه طبع در یک طبع خلاصه شدند؟

(ببینیم اول در کتاب چه به ما جواب می‌دهند، اول جواب را از کتاب بگیریم بعد به نظر خودمان برسیم)

جواب‌ها :

و منها کون النفس الانسانیه فی ذاتها مصداقاً لجميع المعانی

این یک جواب است.

****نظر عموم از فلاسفه: نفس نماینده نبات و حیوان و انسان****

این است که خیر، طبع ما هم نبات است، هم حیوان است و هم انسان است. این ربطی به خدا و پیغمبر و اینها ندارد خودش است.

يك چیزی به این داده شده که نام آن نفس است. دیگر نگفته‌اند که چه نفسی است.

نام آن نفس است و این **نفس نماینده طبع نباتی** است، **نماینده طبع حیوانی** است، **نماینده طبع انسانی** است .

(حالا خوب می‌فهمید؟ قبل از درس یکی از این حرفها را نمی‌دانستید چیست. خوب خوب فهمیدید؟ می‌خواهم که شما الآن در يك جایی اگر خواستید درس بدهید خوب بلد باشید. الآن اگر از شما بپرسند آهای شما که داری از طبیعت حرف می‌زنی طبع تو از چند تا طبیعت درست شده است؟ شما چه می‌گوئید؟ می‌گوئید **سه** تا. می‌گوئید... در صفحه چند گفتم؟ ۲۵۴ از جلد چندم؟ پنجم است) این دیگر فلك هم نمی‌تواند کمرش را بشکند.

در آنجا يك جواب به ما داده‌اند که ما نفس داریم **این نفس حیوانی و نفس نباتی و نفس انسانی** **جانشین چند طبیعت است؟** سه طبیعت. (تمام شد و رفت) دیگر آن غلط می‌کند که به شما بعدش خرده بگیرند که آیا این مجموعه تن شما چند تا طبع دارد؟ چه می‌گوئید؟ يك. آن هم اسمش **نفس** است. این مال اینجا.

****و منها مسئله اتحاد العاقل بالمعقول****

سه طبیعت حیوان، طبیعت نبات، طبیعت انسان چون عالم و علم و معلومند (بیا این را درستش کن)

حضرت استاد دکتر سید علی موسوی :

قانون اتحاد عاقل و معقول را ما به شما درس ندادیم، خیلی هم مشکل است. بگذارید تا من این را يك ذره توضیح بدهم. گفته‌ام، باید دوباره هم بگویم. پنج بار دیگر هم اگر بگویم باز هم مطلبش دیر جا می‌افتد.

در علم : ۱. عالم است. يك الف اضافه شد.

عالم با علم يك (الف) در او اضافه شد .

معلوم چند تا در او اضافه شد؟ دو تا. (میم) و (واو).

پس ما سه کلمه داریم. يك "عالم" يك "علم" يك "معلوم".
عالم مي‌داند، علم خودش هست، معلوم هم آنچه هست.

(این خیلی مهم است)

این کتاب اسفار "معلوم"؛ شما "عالم" شما هستید، "علم" آنچه در متن کتاب است معلوم هم این است.

"عالم" اسم فاعل، "علم" مصدر است، "معلوم" اسم مفعول است.

می‌خواهم اتحاد عاقل و معقول را اگر بتوانیم درستش کنیم: عالم. علم.

معلوم.

این عالم در کجاست؟ می‌گوییم آن که عالم است یا در ذهنش یا در خاطره‌اش است علمی هم که دارد در کجایش هست؟ آن هم در خاطره‌اش است. معلومی هم که دارد آن هم در خاطره‌اش است جای دیگرش نیست

امور ذهنی یعنی آن چهره‌هایی که در درون دارند اسمش امور ذهنیه است .

این برمی‌گردد به آن درس امور ذهنی مان که مفصلاً بحث کردیم.

لفظ عالم، لفظ علم، لفظ معلوم .

اما معنیش : معنی "عالم" در ذهن است.

معنی "علم" در ذهن است.

معنی "معلوم" هم در ذهن است.

یعنی این نیست که عالم در کتاب باشد، (معنی را من دارم می‌گویم نه خود درخت، نه خود کتاب، معنی کتاب؛ معنی این کتاب معنی این است که طول دارد، عرض دارد، قطر دارد. این معنیش هست. در معنی داریم حرف می‌زنیم.

عالم، علم، معلوم جایش کجاست ؟ **در ذهن.**

(حالا همان ذهن را می‌گوئیم)

چون ما خودمان «**حضرت استاد دکتر سید علی موسوی**» خاطره را قبول داریم. همان ذهن را شما بگوئید که حضرت عباسی است، این‌ها جایشان دهند.

یعنی اگر ما این‌ها را مایع حساب کنیم، سه تا استکانند پر مایع.

استکان اول در لیوان ذهن ریخته که عالم باشد، **استکان دوم** هم در لیوان ذهن ریخته که علمش باشد،

استکان سوم در کجا ریخته که معلومش باشد؟ در ذهن ریخته.

یعنی ظرف ذهن هم مایع را دارد، هم مایع علم را دارد، هم مایع معلوم را دارد.

اگر شما ذهنتان را باز کنید انگشتان را به این آب بزنید یعنی انگشتان بر بشود، مرطوب بشود از کدام آب

است؟ آیا از آب علم است؟ آیا از آب عالم است؟ یا از آب معلوم است؟ این کدام آب است؟ چه آبی است؟ هر سه.

یعنی شما انگشت که به این آب زدید شما که نمی دانید! این را بعنوان مثال می گویم، علم که آب نیست

ولی به این مثال حسی در آوردم که بفهمید.

این انگشتی که ما به این ظرف ذهن زدیم هم انگشتمان به آب علم خورده، هم به آب معلوم خورده، هم

به آب عالم.

آیا این سه استکانی که در یک جا ریخته اند اینها با هم متحدند یا با هم مختلفند؟ متحدند.

یعنی آب معلوم، آب عالم، آب عالم آب علم، آب علم آب معلوم؛ **اسم این را اتحاد عاقل و معقول**

گذاشته اند.

یعنی چه؟

یعنی یک طبعی به انسان داده شده که مخلوط کرده هم نبات را، هم حیوان را و هم انسان را، این غیر از

موضوع اول است.

آن نظر بر این بود که سه طبع جانشین هستند. این می گوید نه، یکی شدند. از درون این سه تا یکی در

آمد. (خیلی مهم است)

یعنی وقتی که **طبیعت نبات، طبیعت حیوان، طبیعت انسان** با هم شدند چون **اتحاد عاقل و**

معقولند، یعنی اینها بهم رسیدند یک مولودی از آنها زاده شد.

این چند نظر شد؟ دو نظر.

یک نظر گفتند یک نفسی آمد نماینده نبات و حیوان و انسان شد.

اما **نظر اتحاد عاقل و معقول خیلی قشنگ است.**

می‌گوید: طبیعت حیوان، طبیعت نبات و طبیعت انسان چون عالم و علم و معلومند. در يك جا که بیشتر نیستند در هیئت انسان این‌ها با هم ممزوج شوند يك مولود تك از این‌ها پیدا شد. این دو نظر: یکی تعبیر به نفس، یکی تعبیر به اتحاد عاقل و معقول. **این دو تا .**

۲. و منها جواز حرکه الاشتداد في الجوهر

این هم باز يك بحث دیگری هست.

حرکت جوهریه یعنی چه؟

ما **حرکت وضعی** داریم، **حرکت انتقالی** داریم، **حرکت قسری** داریم، **حرکت موجی** داریم، **حرکت عینی** داریم، **حرکت وجدی** داریم. اینها همه معنی حرکتند. اینها را من به شما گفتم نه این که مستقیماً در خلال بحث‌ها صحبت کردیم که این جلد سوممان در اینهاست.

...

يك حرکت هم داریم حرکت موجی نه، حرکت وضع نه، حرکت قسری نه، حرکت وجدی که آن عجیب است حرکت شوقی نه، يك حرکت داریم **حرکت شدتی**.

۱. آیا در شدت‌ها فکر موثرند؟ ۲. صوت موثر است؟ ۳. میل موثر است؟ ۴. با عین موثر است؟

حرکت اشتدادیه از چهارم درست می‌شود.

از میل درست نمی‌شود یا از صوت هم درست نمی‌شود، از فکر هم درست نمی‌شود.

باید يك عینی بیاید که این حرکت را قدرتش بدهد .

عین هم در خارج است نه در ذات است .

تمام حرکتها در درون ذاتند.

ولي :

حرکت اشتدادیه در خارج ذات است.

(این حرف خیلی بزرگ است)

همه حرکتها در درون هر ذاتند جز حرکت اشتدادیه که در جوهر ذات است! در اصل ذات است. جوهر که می‌گویند در درون ذاتند. (خیلی مهم است)

پس الان اگر از حضرت شما بپرسند که **جای حرکت جوهریه در کجاست؟** چه جواب می‌دهید؟

در اصل ذات در درون ذات .

اصل ذات هم پوسته را شامل می‌شود هم درون را؛ درون که می‌گویند دیگر پوسته را

شامل نمی‌شود، اصل که می‌گویند همه عین را شامل می‌شود.

لذاست **جای حرکت اشتدادیه در جسم نیست؛ تمام حرکتها در جسمند، ولي حرکت**

اشتدادیه در جوهر است نه در جسم است.

جوهر هم يعني عين ها، چون جوهر عين چيز است.

الآن ما مامن حرکتها را از هم جدا کردیم به :

حرکت وضعي، حرکت انتقالي، حرکت عيني، حرکت وحدي، حرکت شوقي، حرکت

قسري. <===== همه اينها در جسمند.

اما حرکت اشتداديه جایش جوهر است. يعني جوهر ها بايد کم و زياد شوند.

کم مي شود؟ نه، زياد مي شود.

ولي يکي است زيادها را مي خورد يعني يک افق، يک خط ممتد، اين زيادها را در درون خودش جا داده

است. اسم آن پُري است. (شدت يعني پُري)

چطور؟ ببينيد يک حوضي در منزل داريد خالي است يک سطل آب درونش مي ريزيد، سطل دوم هم

مي ريزيد، سطل سوم، چهارم، دهم، پنجاهم، صدم تا اين حوض پر مي شود. خوب اولش که يک سطل بود بعد

مي آيد، بعد مي آيد، مي آيد حرکتي آمد، موجي آمد، بر حرکت قبلي اضافه شد.

بقاي سابق وجود لاحق

اين را هم داشته باشيد:

در حرکت اشتدادي بقاي سابق وجود لاحق هم لازم يعني واجب است، اين را حرکت

اشتدادي مي گويند.

حوض را در نظر بگيريد، اين پري حوض را اسمش را چه گذاشته اند؟ **حرکت اشتداديه** است.

يعني جوهر آب سطل اول به حال خود بود جوهر سطل دوم آمد پرش کرد سوم آمد پرش کرد چهارم آمد

پرش کرد.

من به خلأهايش کاري ندارم وقتي ملأ شد يعني پر شد اسمش را «**حرکت اشتداديه**» گذاشته اند.

حالا بعضي گفته اند که طبع نباتي، طبع حيوان و طبع انسان مانند **حرکت اشتداديه** است. يعني يک عين

دارد اسم آن عين اشتداد و پر است.

يعني چه؟ يعني نبات بود حيوان آمد روي آن انباشته شد، انسان هم آمد به او اضافه شد. مجموعش چه

شدند؟ **اشتداديه**.

باز اين غير از اتحاد عاقل و معقول است.

در اتحاد عاقل و معقول طفلي زاده شد که طبع است.

ولي نه در حرکت اشتداديه مجموع را طبعش نامند نه اين که از آن زاده شود.

****نتيجه:**

- مجموعه اندام انسان از چند طبع درست شده است؟ سه تا. نبات. حيوان. انسان.

- آیا يک طبيعت دارد يا سه طبيعت دارد؟

• بعضي شرقي ها گفتند : سه طبيعت دارد. لذاست به گياه خواري پرداختند همان که بيان شد.

- **نظر عموم از فلاسفه** در طبع اندام انسان: اما عموم از فلاسفه می‌گویند نه، گاهی ما این سه را يك نماینده پیدا می‌کنیم که از سه تا اصل نمایندگی داشته باشد که آن نفس است. این يك نظر بود.
- و گاهی گفتند که اتحاد عاقل و معقول می‌شود که از او طفل طبیعت زاده می‌شود.
- گاهی گفتند هر **سه در جان يك چیز نهفته است که آن اسمش حرکت اشتدادیه** باشد.

آیا این نظرها ما را مغنی است؟

آیا ما را به آنچه می‌خواهیم که حضرت انسان را باید بشناسیم این سه چیز به ما این شناسایی را می‌دهد؟

آیا برای اینکه حقیقت و ماهیت حضرت انسان و طبیعت عینی او شناخته گردد یا لمس شود یا به بار آید به همین سه قناعت کنیم؟

یعنی الآن هر جا شما از نظر علمی این را طرحش کنید به هر کدام از این امور سه گانه که جواب بدهید قانع کننده است.

یعنی چه **نفس** را بگیرید، چه **اتحاد عاقل و معقول** را بگیرید و چه **حرکت اشتدادیه**. هر کدام از اینها در جواب مغنی‌اند.

ولی ما خودمان دیگر نظری داریم که **می‌خواهیم من و طبع اصلی خودمان را پیدا کنیم**.
این ان‌شاءالله می‌ماند برای جلسه آینده درسی‌مان.

منبع: گزیده‌ای از تدریس **دانشمند معظم دکتر سید علی موسوی** پیرامون جلد پنجم اسفار اربعه ملاصدرا (اعلیٰ ا... مقامه)

صفحه ۲۵۴ (19/1/1382) طبیعت_۲